

گردیده است؟!

تحول تدریجی مسالمت آمیز، از مرحله سوسیالیسم به کمونیزم، همانطور که با قوانین دیالکتیک متضاد می باشد، همچنین، با طبیعت اشیاء تضاد پیدا می کند زیرا چگونه ممکن است که تصور کنیم که حکومت در جامعه سوسیالیستی، بتدریج از قدرت خویش چشم میپوشد و سایه اش را کوچک می کند، تا آنجا که با دست خویش، خود را از بین میبرد، در حالیکه هر حکومت دیگری در این سیاره، قدرت خود را حفظ می کند و تا آخرین لحظه حیات خویش، از وجود سیاسی خود دفاع میکند؟!، آیا عجیب تر از این محدود شدن یا محو تدریجی که خود حکومت آن را انجام میدهد و در راه تحول اجتماع، حیات خویش را قربانی میکند، وجود دارد؟! بلکه آیا چیزی بیگانه تر از این مسأله از طبیعت مرحله سوسیالیستی و آزمایش واقعی ای که سوسیالیسم در جهان امروز مجسم میسازد وجود ندارد؟!

میدانیم که از لوازم مرحله سوسیالیستی، پدید آمدن حکومت دیکتاتوری مطلق است، چگونه ممکن است این دیکتاتوری مطلق بطور کلی، مقدمه ای برای انهدام حکومت و محو و نابودی آن باشد؟! و چگونه تقویت قدرت سیاسی و استبداد آن، مقدمه ای برای محو و نابودی آن میشود؟!

بالاخره با تخیلات مارکسیسم پرواز در می آیم و فرض میکنیم که معجزه محقق شده است و جامعه کمونیستی پدید آمده است و هر فردی بر حسب قدرتش کار کرده است و بر حسب احتیاجش گرفته است، با همه اینها آیا جامعه، احتیاج به قدرتی ندارد که این احتیاج را معین کند و در صورت تصادم بر سر يك کالا، بین احتیاجات متضاد، توافق و تفاهمی برقرار سازد، و کار را سازمان داده، آنرا بر شعبه های تولید توزیع کند؟!



# کاپیتالیزم

۱- اصول اساسی سیستم کاپیتالستی.

۲- سیستم کاپیتالستی نتیجه قوانین علمی نمی باشد.

۳- قوانین علمی در اقتصاد کاپیتالستی رنگ سیستمی دارند.

۴- بررسی افکار و ارزشهای اساسی سیستم کاپیتالستی.

## مقدمه

همانطور که اقتصاد مارکسیستی به علم و نظام تقسیم می‌گردد، اقتصاد سرمایه‌داری نیز با این ترتیب تقسیم می‌شود.

با این صورت که جنبه‌ای علمی در آن هست، که کاپیتالیسم در چهارچوب آن می‌کوشد مسیر حیات اقتصادی و پدیده‌های آنرا تفسیر عینی بنماید.

البته این تفسیر بر اساس استقراء و تجزیه و تحلیل می‌باشد. همچنین در آن جنبه‌ای سیستمی وجود دارد که تطبیق و پیاده کردن آنرا از کاپیتالیسم می‌خواهد و خلقها را بآن دعوت می‌کند.

این دو جنبه در بسیاری از مباحث و اندیشه‌های اقتصاد کاپیتالیستی مختلط گشته‌اند، با اینکه این دو جنبه باهم اختلاف دارند، هر یک از آندو دارای طبیعت و اصول و معیارهای خاصی است.

اگر ما بخواهیم خصوصیات هر یک از این دو جنبه (جنبه علمی و سیستمی) را به‌دینگری نزدیک کنیم، قوانین علمی رنگ سیستمی بخود می‌گیرد، همچنین، اگر شکل علمی اقتصاد را به نظام اقتصادی اضافه کنیم، همانطور که خواهیم دید، در اشتباه بزرگی می‌افتیم.

باید دقت شود که کاپیتالیسم اگرچه مانند مارکسیسم دارای جنبه علمی و جنبه سیستمی است، ولی پیوند بین علم اقتصاد سرمایه‌داری، و نظام سرمایه‌داری در اقتصاد، با پیوندی که بین جنبه علمی مارکسیسم و جنبه سیستمی آن و عبارت دیگر: با پیوندی که بین ماتریالیسم تاریخی، و سوسیالیسم و کمونیسم وجود دارد اختلاف

ذاتی میانشان هست .

وجود همین اختلاف است که ما را وا داشته تا اسلوب تحقیق ما ، در باره سرمایه‌داری ، با اسلوبی که در بررسی مارکسیسم بکار بردیم اختلاف داشته باشد ، و این موضوع در خلال این فصل (کاپیتالیسم) روشن می‌گردد .

و آنچه که ما در این فصل بررسی خواهیم کرد بقرار زیر است:

- ۱- اصول اساسی سیستم کاپیتالیستی .
- ۲- سیستم کاپیتالیستی نتیجه قوانین علمی نمیباشد .
- ۳- قوانین علمی در اقتصاد کاپیتالیستی رنگ سیستمی دارند .
- ۴- بررسی افکار و ارزشهای اساسی سیستم کاپیتالیستی .

## ۱- اصول اساسی سیستم کاپیتالیستی

سیستم کاپیتالیستی بر سه پایه اساسی پی‌ریزی شده است، که از این سه پایه، شکل خاص سیستم کاپیتالیستی بوجود می‌آید. و نیز همین سه پایه است که سیستم کاپیتالیستی را از سیستم‌های دیگر متمایز می‌سازد، و این سه پایه بقرار زیر است:

۱- نظام سرمایه‌داری مالکیت خصوصی را بطور غیر محدود محترم می‌شمرد، در حالی که قاعده عمومی سیستم مارکسیستی، مالکیت اشتراکی بوده که خروج از این قاعده، بجز در موارد استثنائی، غیر مجاز می‌باشد. در سیستم سرمایه‌داری مسأله درست عکس آنست. زیرا مالکیت خصوصی در این نظام، قاعده کلی و عمومی بوده، که شامل همه زمین‌ها و ثروت‌های متنوع می‌شود و خروج از این قاعده هم امکان ندارد، مگر در یک شرایط استثنائی، که احیاناً بالاجبار بعضی از برنامه‌های ملی شده، به مالکیت دولت درمی‌آید. و تا زمانی که آزمایش اجتماعی ضرورت ملی شدن برنامه‌ها یا مؤسسه‌ای را اثبات نکند، قاعده اساسی که همان مالکیت خصوصی است، نافذ و پایدار می‌ماند.

بر همین اساس است که کاپیتالیسم به آزادی مالکیت معتقد می‌باشد و اجازه می‌دهد که جمیع عناصر تولید، از قبیل: زمین و ابزار و ساختمانها و معادن و جز آن، از انواع ثروت به مالکیت خصوصی درآید. از طرفی قانون، در جامعه کاپیتالیستی، حامی و پشتیبان مالکیت خصوصی می‌باشد و نیز به مالک این امکان را می‌دهد که از مالک خویش محافظت بنماید.

۲- سیستم کاپیتالیستی ، بهر فردی این فرصت را داده است که از مایملک خویش و امکاناتی که در آن وجود دارد بهره کشی کند ، و از آن استفاده ببرد . همچنین این اجازه را داده ، که با وسائل و اسلوبهای مختلفی که میتواند بکار ببرد ثروت خویش را افزایش دهد . فی المثل اگر یک فرد ، مالک یک قطعه زمین زراعی بود ، میتواند بهر صورتی که بخواهد از آن بهره کشی کند ، همچنین میتواند آنرا به دیگری اجاره دهد و در ضمن قرارداد آن ، شرایطی را که برایش مهم است به مستأجر تحمیل کند ، و بالاخره می تواند زمین را بدون هیچگونه بهره کشی و استفاده متروک گذارد .

هدف از آزادی سرمایه داری که سیستم کاپیتالیستی به مالک میدهد ، این است که مزد را در حرکت اقتصادی « تنها عامل » قرار دهد ، زیرا هیچکس بهتر از خود او به منافع حقیقی خویش آگاهی ندارد و توانا تر بر تحصیل آن نمی باشد . تازمانی که فرد برای بهره کشی از مایملک خویش ، چنین آزادی نداشته باشد و در کارهایش نیز دخالت خارجی ، از طرف دولت و غیره ، او را از نوآوری باز ندارد نمیتواند حداکثر منافع حقیقی خویش را تأمین کند . و تنها بدینسان است که فرد فرصت کافی می یابد ، تا نحوه بهره کشی از ثروت خویش را اختیار کند و حرفه ای را که دوست دارد برگزیند و اسلوبهایی را که برای بچنگ آوردن حداکثر ثروت باید بکاربرد ، اختیار کند .

۳- سیستم کاپیتالیستی همانطور که آزادی بهره کشی را ضمانت کرده ، آزادی مصرف را نیز ضمانت کرده است . لهذا هر فردی آزادی دارد هر طور که بخواهد برای رفع نیازمندیها و خواسته های خویش خرج کند . و تنها او است که نوع کالاهائی را که میخواهد مصرف کند ، اختیار میکند ، و احیاناً دولت بخاطر بعضی مصالح عمومی ، مصرف بعضی از کالاها ، مانند مصرف مواد مخدر را تحریم میکند .

این بود مشخصات اصلی سیستم کاپیتالیستی که در سه نوع آزادی خلاصه میشود : آزادی مالکیت ، بهره کشی و مصرف .

\* \* \*

از آنچه که گذشت بایک نگاه سریع میتوان فهمید که بین سیستم کاپیتالیستی و سیستم مارکسیستی تضاد عمیقی وجود دارد ، چون پایه سیستم مارکسیستی بجای آنکه مالکیت فردی باشد ، مالکیت اشتراکی است ، و همچنین سیستم مارکسیستی همه آزادی های سرمایه داری را که بر اساس مالکیت خصوصی پی ریزی شده است از بین می برد . و آن آزادی هارا به تسلط دولت بر همه جوانب حیات اقتصادی مبدل میسازد .

این گفته مشهور است که : اختلاف مشخصات اصلی دو سیستم کاپیتالیستی و مارکسیستی ، اختلاف ماهیت نظریه آندورا ، نسبت به فرد و اجتماع منعکس میکند . زیرا سیستم کاپیتالیستی یک نظام فردی است ، که انگیزه های ذاتی را مقدس می شمرد ، و فرد را چون محوری فرض میکند که لازم است «نظام» بخاطر او عمل کند و منافع شخصی او را ضمانت کند . اما سیستم مارکسیستی عکس آن است ، چون نظامی است اجتماعی و طبیعتاً انگیزه های ذاتی و سودخواهی را مردود می شمرد ، و فرد را در اجتماع محو و فانی میسازد ، و جامعه را محور عمل خویش قرار میدهد . بهمین علت سیستم مارکسیستی به آزادی های فردی اعتراف نکرده ، بآن معتقد نمیباشد ، بلکه آزادی های فردی را بخاطر موضوع اساسی ، یعنی اجتماع ، بطور کامل نابود و ویران میسازد .

حقیقت این است که هر دو نظام بر نظریه فردی پی ریزی شده اند ، و بر انگیزه های ذاتی و خودخواهی تکیه و اعتماد دارند .

کاپیتالیسم خودخواهی یک فرد خوش شانس را محترم می شمرد ، و بهمین علت آزادی بهره کشی و فعالیت او را در زمینه های مختلف ضمانت میکند ، و از آنجا که از نظر اصولی ، دیگران چون آن «فرد بهره کش» از آزادی برخوردار هستند ، این آزادی را بدون رعایت اینکه چه زبانها و ظلمهائی به دیگران وارد میشود به فرد بهره کش اعطاء میکند . در حالیکه کاپیتالیسم انگیزه های ذاتی خوش شانس هارا بر آورده میسازد ، و خواهشهای فردیشان را افزایش میدهد .



مارکسیسم متوجه افراد بی شانس میشود، افرادی که آن فرصتها برایشان پیش نیامده است لهذا دعوت عقیدتی خویش را براساس برانگیختن انگیزه‌های ذاتی و خودخواهی آنان و تأکید بر اینکه باید آنها را برآورده ساخت، استوار می‌کند.

همچنین مارکسیسم با اسلوبهای مختلفی میکوشد این انگیزه‌ها را، که تاریخ برای تکامل خویش از آنها استفاده میکند، رشد و تقویت کند و این کار را آنقدر ادامه میدهد تا آنرا به نقطه انفجار برساند و بدینسان انفجار انقلابی و یا جهش انقلابی را پدیدمی‌آورد. مارکسیسم به توده‌های محروم توضیح میدهد که: دیگران تلاشها و ثروت‌هایشان را می‌چاپند، می‌دزدند، و برایشان، بهر حال، امکان ندارد که باین سرقت و چپاول صحنه بگذارند، زیرا این يك تجاوز آشکار سختی است که وجود آنان را تهدید میکند.

بدینسان می‌بینیم که سیستم مارکسیستی بر این آتشفانی که اعتماد و تکیه میکند، همان انگیزه‌های ذاتی و فردی است که کاپیتالیسم خواستار آن میباشد.

بنابراین هر يك از دو نظام سرمایه‌داری و مارکسیستی خواستار بر آوردن انگیزه‌های ذاتی و رشد آنهاست، و تنها اختلاف این دو نظام در نوع افرادی است که انگیزه‌های ذاتی و خودخواهیشان با این یا آن نظام انطباق دارد.

اما يك نظام صحیحی که بعنوان يك نظام توده‌ای شناخته شده باشد، نظامی است که بر آتشی از نوع دیگر، بر نیروهای غیر از نیروهای خودخواهی و انگیزه‌های ذاتی تکیه داشته باشد.

نظام توده‌ها عبارت از نظامی است که در هر فردی شعور عمیق مسئولیت رادر مقابل اجتماع و مصالح آن بوجود می‌آورد، و او را ملزم می‌سازد که بخاطر مصالح عمومی، از قسمتی از محصول کار و کوشش و اموال خصوصی خویش گذشت کند. البته نه بخاطر آنکه از دیگران سرقت کرده است و دیگران هم برای استرداد و حقوق خاص خویش علیه او قیام کرده‌اند، بلکه باین علت گذشت میکند که احساس میکند. این گذشت قسمتی از وظیفه‌ای است که در برابر اجتماع دارد و نیز این گذشت بیان

ارزش‌هایی است که بآن معتقد می‌باشد .

بعبارت دیگر . نظام‌توده‌ها عبارت از نظامی است که حقوق و سعادت دیگران را، با برانگیختن انگیزه‌های ذاتی حفظ نمی‌کند ، بلکه با برانگیختن انگیزه‌های اجتماعی همگان و نمودار ساختن سرچشمه‌های خیر و نیکی درونشان، حفظ می‌کند. در مباحث آینده این نظام را خواهیم شناخت .

## ۲- سیستم کاپیتالیستی نتیجه قوانین علمی نمیباشد

در سر آغاز تاریخ علم اقتصاد ، آنگاه که علمای اقتصاد طبیعی کلاسیکی بذره‌های این علم و پایه‌های اولیه آنرا میریختند ، دو اندیشه در مورد فکر اقتصادی ، در آن عصر شیوع پیدا کرد :

۱- همانطور که پدیده‌های مختلف جهان ، موافق با نیروهای متنوع طبیعت جریان دارد ، حیات اقتصادی نیز طبق نیروهای شخصی طبیعت جریان دارد و این نیروها بر سراسر وجود اقتصادی حاکم می‌باشد . وظیفه علم اقتصاد در برابر آن نیروهای حاکم بر حیات اقتصادی ، کشف قوانین عمومی و اصول اساسی آن است که مسلماً برای تفسیر ظواهر و پدیده‌های مختلف اقتصادی صلاحیت دارد .

۲- آن قوانین طبیعی ، که لازم است علم اقتصاد آنرا کشف کند ، میتواند سعادت و رفاه بشری را تضمین کند . و این جریان در صورتی است که قوانین طبیعی در محیطی آزاد پیاده شود و بهمه افراد این آزادی داده شود که از آزادیهای سرمایه‌داری بهره‌مند گردند ، آزادیهای : مالکیت ، بهره‌کشی و مصرف .

اندیشه اول ، بذرعلمی را برای اقتصاد سرمایه‌داری گذاشت . و اندیشه دوم ، پایه نظام اقتصاد سرمایه‌داری را بنیان نهاد . ولی این دو اندیشه در بادی امر ارتباط مستحکمی بایکدیگر پیدا کردند ، تا آنجا که زمانی بعضی از متفکرین اقتصادی پنداشتند که : مقید ساختن آزادی افراد و دخالت دولت در شئون اقتصادی ، بمعنای سد شدن در برابر طبیعت و قوانین آن است ، طبیعت و قوانین که آسایش و حل همه

مشکلات توده‌ها را ضمانت کرده است... بنابراین هر اقدامی که بخواهد چیزی از آزادی‌های سرمایه‌داری را از بین ببرد، جنایتی در حق قوانین دادگر طبیعت بحساب می‌آید.

بدینسان این متفکرین باین نتیجه رسیدند که: خود آن قوانین صحیح، پیروی از نظام سرمایه‌داری را لازم می‌کند، و جامعه را ملزم می‌سازد که آزادیهای سرمایه‌داری را ضمانت کند.

آنچه مسلم است امروز دیگر این گونه تفکر تا حد زیادی مضحک و ابتدائی بنظر می‌رسد. زیرا کنار گذاشتن يك قانون طبیعی علمی، بدین معنی نیست که در حق آن قانون جنایتی شده است، بلکه اشتباه خود قانون را ثابت می‌کند، و صورت علمی وعینی را از آن می‌گیرد. زیرا قوانین طبیعت در زیر سایه شرایط و اوضاعی که لازم دارد فرق نمی‌کند.

بنابراین صحیح نیست که آزادیهای سرمایه‌دار بعنوان بیان قوانین طبیعت تصور شود، بدانسان که مخالفت با آن جنایتی در حق آن قوانین بحساب آید. قوانین اقتصادی طبیعی در جمیع حالات، هر چند که نسبت آزادی فردی در موارد مالکیت و بهره‌کشی و مصرف متفاوت باشد، از کار و حرکت بازنمی‌ماند... تنها چیزی که اتفاق می‌افتد این است که گاهی مصداق آن قوانین، در اثر تغییر شرایط و اوضاع محیط، با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کند، کما اینکه آثار و نتایج قوانین فیزیکی با اختلاف شرایط و اوضاع تغییر می‌کند.

با این ترتیب لازم است آزادیهای سرمایه‌داری بررسی گردند، ولی نه بعنوان اینکه از ضروریات علمی بوده، که قوانین طبیعت آنها را لازم می‌کند (یعنی همانطور که سرمایه‌داران معتقد هستند)، تا از این رهگذر مشکل علمی پیدا کنند... بلکه باید بر این اساس بررسی گردند که تا چه درجه‌ای به انسان سعادت و شخصیت، و به جامعه ارزش و ایده‌های عالی می‌بخشد. این همان پایه‌ای است که بعد از آن، علمای اقتصاد سرمایه‌داری، در بررسی سیستم کاپیتالیستی از آن پیروی کرده‌اند.

باتوضیحات فوق می‌توانیم به فرق ذاتی- که در اوائل این فصل بآن اشاره شد-

بین مارکسیسم و کاپیتالیسم پی ببریم، زیرا پیوندی که بین جانب علمی مارکسیسم و جانب سیستمی آن وجود دارد، با پیوندی که بین علم اقتصاد و سیستم اقتصاد سرمایه‌داری برقرار است، اختلاف اساسی وجود دارد. مارکسیسم معتقد است که نظام مارکسیستی، که عبارت از سوسیالیسم و کمونیسم است، نتیجه جبری قوانین ماتریالیسم تاریخی بوده که قوانین طبیعت تاریخ را بیان می‌کند. پس اگر ماتریالیسم تاریخی در تفسیر تاریخ اسلوب صحیحی را بکار برده باشد، طبیعتاً صحت نظام مارکسیستی را ثابت می‌کند. بهمین علت بررسی جهت علمی مارکسیسم پایه‌ای برای بررسی جنبه سیستمی آن بشمار میرود، و نیز شرط ضروری قضاوت بر له یا علیه نظام مارکسیستی می‌باشد. و برای يك محقق سیستمی این امکان وجود ندارد که سوسیالیسم و کمونیسم را بطور مستقل و جدای از پایه‌های علمی آن، از ماتریالیسم تاریخی، نقد و بررسی کند.

اما نظام سرمایه‌داری، که سرمایه‌داران آن را بنیان نهادند، نتیجه علم اقتصاد نیست و نیز سرنوشت آن ارتباطی با نسبت پیروزی جهت علمی سرمایه‌داری، در تفسیر واقع عینی ندارد.. بلکه نظام سرمایه‌داری، بر ارزشها و اندیشه‌های اخلاقی و علمی مشخصی پی‌ریزی شده که لازم است این ارزشها و اندیشه‌ها معیار قضاوت درباره نظام سرمایه‌داری باشد.

همچنین روشن میشود که در موقعیت ما-باین عنوان که بيك نظام اقتصادی معتقد هستیم که از کاپیتالیسم و مارکسیسم متمایز باشد - در برابر مارکسیسم، از موقعیت ما در برابر کاپیتالیسم فرق وجود دارد. ما نسبت به مارکسیسم در برابر بيك نظام اقتصادی هستیم که مدعی است: بر قوانین علم تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) حاکم است. لهذا برای نقد این نظام، لازم است آن قوانین علمی ادعا شده را بررسی و روشن کنیم.

بهمین علت بود که مفاهیم و مراحل ماتریالیسم تاریخی را بعنوان مقدمه‌ای برای اصدار حکم درباره خود نظام مارکسیستی عرضه نمودیم. اما نسبت به موقعیت ما در برابر سیستم کاپیتالیستی، یعنی آزادیهای سرمایه‌داری.. با سیستمی مواجه

میشویم که طبیعت مایه اصلی خود را از قوانین علمی نگرفته است، تا این قوانین برنامه لازمی برای بررسی و مطالعه خود سیستم باشد.. بلکه مواجهه با سیستمی هستیم که مایه اصلی خود را از موازین اخلاقی و عملی معینی میگیرد. و لهذا جهت علمی سرمایه‌داری را مطرح نمی‌کنیم، مگر بآن اندازه که روشن سازد: جنبه سیستمی نتیجه حتمی آن قوانین نبوده، همچنین حامل صورت علمی آن نمی‌باشد، سپس سیستم کاپیتالیستی را بر اساس نظریات علمی و ارزشهای اخلاقی که بر آن استوار بوده، بررسی می‌کنیم. زیرا مباحث این کتاب درباره سیستمها بوده و فرصت آن را ندارد که جوانب علمی را بررسی و مطالعه کند، مگر بآن اندازه که موقعیت سیستمی بآن نیاز دارد.

بررسی سیستم کاپیتالیستی، بر این پایه؛ اگرچه تا اندازه‌ای به تحقیق علمی نیازمند است، ولی آنچه مسلم است، نقش تحقیق علمی در این بررسی، بانقشی که در بررسی سیستم مارکسیستی وجود داشته، اختلاف اساسی دارد. و همانطور که پیشتر گفته شد، تحقیق علمی درباره قوانین ماتریالیسم تاریخی، تنها مرجعی بود که میتواند قضاوت قطعی را در حق سیستم مارکسیستی کند.

اما تحقیق علمی (علم اقتصاد) در زمینه نقد سیستم کاپیتالیستی، مرجع اعلا قضاوت در حق آن نمی‌باشد، زیرا خود سیستم کاپیتالیستی این ادعا را ندارد که از یک صورت علمی برخوردار می‌باشد.

علت اینکه محقق اقتصادی در بررسی سیستم کاپیتالیستی از مباحث علم اقتصاد کمک میگیرد، بخاطر آن است که نظریه کاملی از نتایج واقعی (عینی)، که کاپیتالیسم در زمینه اجتماعی از آن پدید میآید، و چگونگی جهت‌هایی که قوانین حرکت اقتصادی در سایه کاپیتالیسم اتخاذ می‌کند بوجود می‌آورد، تا آن نتایج و جهتها که تطبیق سیستم از آن پرده بر میدارد، با معیارهای اخلاقی و افکار عملی که محقق بآن معتقد است مقایسه گردد.

بنابراین وظیفه تحقیق علمی در بررسی و مطالعه سیستم سرمایه‌داری، عرضه داشتن صورت کاملی از واقع جامعه کاپیتالیستی است، تا بتوان آن صورت را با

معیارهای خاص عملی مقایسه کرد. در هر حال وظیفه علم اقتصاد این نیست که دلائلی برای لزوم سیستم کاپیتالیستی یا خطای آن بیاورد.

با توجه به توضیحاتی که داده شد، ممکن است محقق اقتصادی اشتباهات بسیاری در حین بررسی سیستم کاپیتالیستی مرتکب شود، البته این جریان ممکن است زمانی رخ دهد که محقق اقتصادی بخواهد سیستم سرمایه‌داری را بعنوان حقیقت علمی، یا جزئی از علم اقتصاد سیاسی، از علمای سرمایه‌دار بگیرد و بین صورت علمی و سیستمی نظریات آنان فرق نگذارد. با این ترتیب موقعی که اقتصاد دانان برای مثال - نظر می‌دهند که توفیر آزادیهای سرمایه‌داری برای همگان، نیکی و آسایش را به ارمغان می‌آورد، محقق اقتصادی می‌پندارد، این اظهار نظر یک نظریه علمی یا براساس علمی استوار می‌باشد، مانند قانون اقتصادی عرضه و تقاضا که می‌گوید: مثلاً: اگر عرضه افزایش یابد ارزش تنزل می‌کند. با اینکه این قانون تفسیری است علمی درباره «ارزشی» که در بازار جریان دارد.

اما نظریه قبلی درباره آزادیهای سرمایه‌داری، نظریه‌ای است سیستمی که طرفداران نظام کاپیتالیستی آن را باور دارند و مسلماً ناشی از ارزشهای اخلاقی و افکار علمی‌ئی است که اقتصاددانان سرمایه‌دار بآن معتقد هستند.

بنابراین صحت آن قانون علمی یا قانون دیگری از قوانین علم اقتصاد باین معنی نیست که: این نظر یا حکم سیستمی صحیح است، بلکه صحت این حکم یا نظر، بسته به صحت ارزشها و افکاری است که بر پایه آن نظریه سیستمی استوار گشته است.

### ۳- قوانین علمی در اقتصاد کاپیتالیستی رنگ سیستمی دارند

در بررسی فصلهائی که گذشت دانستیم که: نظام سرمایه‌داری صورت علمی ندارد و وجود و دلائل خود را از قوانین علم اقتصاد نگرفته، در اینجا می‌خواهیم به نقطه ژرفتری در تجزیه و تحلیل پیوند بین جهت سیستمی و جهت علمی سرمایه‌داری برسیم، تا آگاه گردیم: چگونه سیستم کاپیتالیستی دایره قوانین علمی را محدود به اقتصاد کاپیتالیستی می‌کند و بر آن از هر لحاظ اثر می‌گذارد؟ و این بدان معنی است که قوانین علمی در اقتصاد سرمایه‌داری، قوانین است علمی در چهارچوب خاص سیستم سرمایه‌داری و مانند قوانین طبیعی فیزیک و شیمی قوانین مطلق نیست که بر هر جامعه‌ای و در هر زمان و مکانی قابل تطبیق و پیاده شدن باشد.. بلکه بسیاری از آن قوانین، در شرایط اجتماعی‌ئی که اقتصاد سرمایه‌داری و افکار و مفاهیم آن بر آن حاکم است بصورت حقایق عینی هستند.

بنابراین آن قوانین در جامعه‌ای که سرمایه‌داری بر آن تسلط ندارد و افکار آن، جو آن جامعه مفروض را نپوشانده باشد نمیتواند عینیت خود را حفظ کند و در آن جامعه پیاده گردد.

برای اینکه این مسئله کاملاً روشن شود، لازم است طبیعت قوانین اقتصادی را که اقتصاد سرمایه‌داری آن را بررسی می‌کند مورد دقت بیشتری قرار بدهیم، تا آگاه گردیم که: چگونه و تا چه درجه‌ای امکان دارد آن قوانین را بعنوان قانون علمی بشناسیم؟

\*\*\*



قوانین علم اقتصاد بدودسته تقسیم می‌گردد:

۱- دسته اول شامل قوانین طبیعی است که لزوم آن از خود طبیعت بدست می‌آید، نه از اراده انسانها، مانند قانون «محدودیت عمومی» که می‌گوید: هر تولیدی متوقف بر زمین و مواد اولیه‌ای است که در آن وجود دارد، و لهذا تولید طبق کمیت محدودیت زمین و مواد اولیه آن محدود می‌باشد. یا قانون «بازده صعودی» که می‌گوید: هر افزایشی در تولید به تولید کننده منافی می‌دهد که از نظر نسبی از آنچه در هزینه تولید افزایش داده است بیشتر می‌باشد، تا اینکه این افزایش بدرجه خاصی میرسد (نقطه اشباع)، در این درجه افزایش در تولید تابع قانون عکس قانون قبلی می‌گردد، و آن قانون «بازده نزولی»<sup>(۱)</sup> است که می‌گوید: ازدیاد محصول در درجه معینی شروع به کم شدن نسبی میکند.

طبیعت این قوانین وجهت عینی و حقیقی آن با سایر قوانین جهان که علوم طبیعی آنها را کشف کرده است اختلافی ندارد، و لهذا این قوانین صورت سیستمی

۱- قانون معروف «بازده نزولی» بر پایه این قانون استوار است که می‌گوید هزینه يك کالا بر اساس کالای دیگر رو به افزایش میرود. قانون بازده نزولی تا حدودی يك رابطه اقتصادی و فنی معروف بستگی دارد. مراد از این رابطه بیان ارتباطی است که بین مصرف عوامل (مانند کارگر) و محصول يك کالای تولیدی (مانند گندم و ذرت) وجود دارد. بمعنای خاص، مراد از قانون بازده نزولی، اشاره بآن مقدار محصول اضافی است که با افزودن مقادیر مساوی از يك عامل تولید متغیر (مانند کارگر) بيك عامل تولید ثابت (مانند زمین) بدست می‌آید. مثلا وقتی واحدهای زیادتری کارگر بمقدار ثابت زمین اضافه میشود ممکن است نخست به محصول اضافه شود، یعنی «قانون بازده صعودی» گردد، ولی مفهوم قانون بازده نزولی کاهش تدریجی محصول اضافی است که در اثر اضافه کردن مقادیر مساوی عامل تولید متغیر بمقدار معینی عامل تولید ثابت بدست می‌آید. بعبارت دیگر: «قانون بازده نزولی» از این قرار است که افزایش برخی از عوامل تولید نسبت به سایر عوامل تولید که مقدارشان ثابت است باعث خواهد شد که کل محصول افزایش یابد، ولی پس از نقطه‌ای، محصول اضافی حاصل از افزایش واحدهای اضافی عوامل تولید (مانند کارگر) رو به کاهش خواهد گذاشت. این کاهش بازده اضافی، دست‌آورد این امر است که مقادیر تازه از منابع متغیر (کارگر) بتدریج با مقدار کمتری از منابع ثابت (زمین) ترکیب میشود. ۴.

نداشته، متوقف بر شرایط و اوضاع اجتماعی یا فکری خاصی نمی‌باشد. و ناموقعی که طبیعت، که تولید بآن تعلق دارد، در هر زمان و مکانی همان طبیعت باشد، بعد زمانی و مکانی در آن قوانین تاثیری نمی‌کند.

۲- دسته دوم عبارت از قوانین علم اقتصاد سیاسی است، که شامل قوانین حیات اقتصادی بوده، و با اراده انسان پیوند و بستگی دارد، زیرا حیات اقتصادی جلوه‌های از جلوه‌های زندگانی عمومی توده‌ها می‌باشد، که اراده انسانها در شعب و جهات مختلف آن نقش مثبت و فعالی را ایفا میکند. مثلاً: قانون عرضه و تقاضا - که مقرر میدارد: تقاضای کالا اگر افزایش یافت، و از طرفی امکان نداشت که کمیت‌هایی به بازار عرضه نمود که به افزایش تقاضا پاسخ بدهد، ناگزیر ارزش کالا بالا میرود. مانند قوانین فیزیکی و نجومی يك قانون عینی نمی‌باشد، که بصورت جدای از ادراك انسان عمل کند، همچنین بسان قوانین طبیعی که حاکم بر تولید است و در دسته اول بآن اشاره شد نمی‌باشد. بلکه قانون عرضه و تقاضا ظواهر زندگی آگاهانه انسان را مجسم می‌سازد. قانون نامبرده، توضیح میدهد: موقعی که تقاضا بیش از عرضه باشد، خریدار برای خریدن کالا ارزشی بیش از ارزشی که در حالت تعادل عرضه و تقاضا میداد میپردازد. فروشنده نیز در چنین حالتی از فروش کالای خویش امتناع می‌ورزد، مگر به ارزشی بیش از ارزشی که در حالت تعادل عرضه و تقاضا دریافت میداشت.

باین ترتیب، دخالت اراده انسانها در مسیر حیات اقتصادی، بمعنای دور - کردن حیات اقتصادی از نقش قوانین علم اقتصاد نیست، همچنین باین معنی نیست که با دخالت اراده انسانها در امور اقتصادی، تحقیق علمی در آن غیر ممکن میگردد این اندیشه‌ای که برخی از متفکرین در آغاز پیدایش اقتصاد سیاسی ارائه داده‌اند. زیرا این متفکرین معتقد گشتند که: صورت جبری و ضرورت قوانین علمی، با طبیعت آزادی، که اراده انسانها آن را منعکس می‌سازد منافات دارد. و اگر زندگانی انسانها تابع قوانین خدشه ناپذیر علمی باشد، با آزادی آنان در صحنه زندگی تضاد پیدا میکند. زیرا وقتی انسانها خاضع و تابع آن قوانین باشند افزار جامدی

می‌شوند که طبق قوانین طبیعت که حاکم بر مسیر حیات اقتصادی است بطور مکانیکی شکل می‌گیرند و حرکت می‌کنند.

این گمان بر پایه مفهوم نادرستی از آزادی توده‌ها، و شناخت معکوس ارتباط بین آزادی و اراده، و آن قوانین پی‌ریزی گشته است. مسلماً وجود قوانین طبیعی در حیات اقتصادی انسان، باین معنی نیست که انسان آزادی و اراده خویش را از دست می‌دهد، بلکه آن قوانین برای تعدیل اراده انسانها می‌باشد، بدینسان که آن قوانین که بیان می‌کنند: چگونه انسان باید آزادی خویش را در زمینه اقتصادی بکار ببرد؟ و بطور قطع امکان ندارد که چنین تصور شود که قوانین طبیعی، اراده و آزادی انسان را می‌گیرد.

\*\*\*

ولی این قوانین اقتصادی در يك نقطه با قوانین علمی پدیده‌های دیگر جهان، اختلاف دارند، و آن از این قرار است که: این قوانین نظر به پیوندی که با اراده انسان دارند، تحت تأثیر عواملی قرار می‌گیرند که بر شعور انسانی اثر می‌گذارند، و در اراده و تمایلات او دخالت می‌کنند.

بدیهی است که اراده انسان، که قوانین طبیعی اقتصادی با آن سروکار دارند، بر طبق افکار انسان و مفاهیم او، و نوع نظامی که بر جامعه حاکم می‌باشد، و نیز بر طبق قوانینی که سلوک و رفتار افراد را مقید می‌سازد مشخص می‌گردد و از این رهگذر شکل می‌گیرد. بنابراین همین عوامل است که اراده انسان را مشخص کرده، موقعیت عملی وی را تعیین می‌کنند، و آنگاه که آن عوامل تغییر یابند، مسیر اراده انسان نیز تغییر می‌کند، و در نتیجه در قوانین عمومی علمی، که مسیر حیات اقتصادی را بیان می‌کنند، اختلاف بروز می‌کند.

بنابراین در بسیاری از اوقات امکان ندارد، که با وجود اختلاف در محدوددهای فکری و سیستمی و روحی جامعه، يك قانون عامی درباره حیات اقتصادی توده‌ها داد. و از نظر علمی صحیح نیست که از اراده انسانها، در مسیر حیات اقتصادی، انتظار داشته باشیم که همیشه و در هر جامعه‌ای آنچنان حرکت و فعالیت

از خود نشان دهد که در جامعه سرمایه‌داری، که اقتصاد یون سرمایه‌دار آن را بررسی کرده‌اند و قوانین اقتصاد سیاسی را در پرتو آن وضع کرده‌اند، حرکت و فعالیت میکند، زیرا محدوده‌های فکری و سیستمی و روحی جوامع باهم اختلاف دارد، و حتی لازم است که این محدوده‌های فکری و سیستمی و روحی به‌عنوان معلولات ثابت در زمینه پژوهش علمی اتخاذ شوند. و طبیعی است که با این ترتیب دستاوردهای پژوهش، در ضمن آن محدوده‌های خاص فکری و سیستمی و روحی از قوانین جاری کشف می‌گردند.

برای مثال قاعده اصلی را، که در پرتو آن بسیاری از قوانین اقتصاد کلاسیک وضع شده است ذکر میکنیم، و آن: قاعده‌ای است که انسان محسوس اجتماعی را، بعنوان انسان اقتصادی معرفی میکند، یعنی انسانی که هدف‌عالیش در همه زمینه‌های فعالیت اقتصادی، مصلحت شخصیش میباشد.

اقتصاد یون از همان اول فرض کردند که هر فردی در جامعه جهت عملی خویش را در فعالیت اقتصادی، همیشه از مصلحت مادی خاص خود الهام میگیرد، سپس اینان به کشف قوانین علمی (قوانین علم اقتصاد) که بريك چنین جامعه‌ای حاکم است آغاز کردند. بطور قطع فرضهائی که میکردند، تا اندازه زیادی نسبت به جامعه اروپائی و ساختمان فکری و روحی و معیارهای اخلاقی و عملی آن با حقیقت توأم بود. ولی این امکان همیشه هست که به مجرد اینکه این پایه تغییر یابد، و جامعه راهی غیر از راهی که جامعه سرمایه‌داری پیمود اتخاذ کند، بدین معنی که پایه عمومی سلوک و رفتار افراد آن، و افکار و ارزش‌هائی که بآن معتقد هستند با جامعه سرمایه‌داری تفاوت پیدا کند، تحولی اساسی در قوانین اقتصادی حیات جامعه پدید می‌آید. و این موضوع تنها به‌عنوان يك فرض نیست که ما آن را مطرح میکنیم، بلکه واقعیتی است که از آن سخن میرانیم، زیرا عواملی که انگیزه‌های سلوک و رفتار را معین میسازد، و ارزش‌های عملی را در زندگانی مشخص میکند، در جوامع مختلف میباشد.

برای مثال: جامعه سرمایه‌داری و جامعه‌ای که اسلام توده‌ها را بآن دعوت

کرد و توانست بآن جامعه عمل بپوشاند، در نظرمی گیریم. در زیر سایه اسلام توده‌هایی از انسان با تمام وجود زندگی میکردند که پایه عمومی سلوک و معیارهای عملی و محتویات روحی و فکری آنان... با جامعه سرمایه‌داری اختلاف کامل و عمیق و آشتی‌ناپذیری داشت.

اسلام با این وصف که دین و سیستم خاصی در زندگانی است، اگرچه رویدادهای اقتصادی را بسان علم اقتصاد بررسی نمیکند، ولی بر این رویدادها و مسیر اجتماعی آن تأثیر زیادی میگذارد، زیرا اسلام با محور آن رویدادها که انسان باشد سروکار دارد، بدینسان که شناخت زندگانی انسان و انگیزه‌ها و مقاصد او را درمان میکند، و بطور کلی انسان را در قالب خاص خود میریزد، و او را در محدوده روحی و فکری خود قرار میدهد. و علیرغم کوتاهی آزمایشی که اسلام در راه ایجاد این جامعه انجام داد، درخشان‌ترین نتایجی را که حیات انسان بخود دیده است پدید آورد، و ثابت کرد که امکان دارد انسان با خاطری آسوده بدافع‌های دوردست به پرواز درآید، پروازی که هرگز افراد جامعه سرمایه‌داری که در ضروریات مادی و مفاهیم آن تا گردن فرو رفته‌اند، نمی‌توانند بر آن آگاهی یابند.

تاریخ، نتایج درخشان تطبیق اسلام را در زمان کوتاهی (هنگامی که اسلام در متن زندگی قرارداداشت: م.) نشان میدهد، بدانسان که پرتوی بر امکانات روح خیرخواهی انباشته در انسان می‌افکند و نیروی نوآوری اسلام را کشف میکند، آن نیروئی که اسلام بوسیله آن توانست آن امکانات (امکانات روح خیرخواهی) را تجهیز کند و از آن برای مصالح جریان بزرگ توده‌ها استفاده نماید. در تاریخ آن آزمایش‌های پلائی آمده است که: عددی از مردم فقیر نزد رسول اکرم (ص) آمدند و گفتند: «ای رسول خدا ثروتمندان ثوابهارا برده‌اند، نماز میخوانند همانطور که نماز میخوانیم، روزه میگیرند همانطور که روزه میگیریم، و از درآمدهای اموال خویش در راه خیر انفاق میکنند».

رسول اکرم در پاسخ آنان فرمودند: آیا خدا چیزی بشمانداده که بوسیله

آن انفاق کنید؟! هر تسبیح و تکبیر و امر بمعروف و نهی از منکر برای شما در حکم صدقه است. این مسلمانان که نزد رسول خدا (ص) واقع خویش را تشریح کردند استدلال آوردند، ثروت را بعنوان اینکه وسیله‌ای برای کسب نیرو و قدرت، یا پشتوانه بر آوردن خواسته‌های شخصی است نمیخواستند، بلکه برایشان سخت بود که ثروتمندان با کردارهای نیک مختلف و در زمینه اجتماعی با مشارکت در مصالح عمومی، در معیارهای معنوی از آنان سبقت بجویند. بدینسان تاریخ، مفهوم ثروت و حقیقت انسان مسلمان را، در سایه آزمایش اسلامی، که برای زندگی کامل بود، منعکس میکند.

در وصف امور مربوط به دستمزد و بازرگانی در جامعه اسلامی «شاطبی (۱)» نقل کرده است:

«آنان را می‌بینید که حد اقل سود یا دستمزد را می‌گرفتند، تا آنجا که برخی از آنان تلاش کردند که برای دیگران - نه برای خویش - کسب و کار کنند، از اینرو بیش از حد لزوم پند میدادند. بدانسان که بنظر میرسید و کلای مردم بودند نه مسئول خویش، بلکه طرفداری از خود را - اگر چه جایز باشد - مانند فریب دادن دیگران میدانستند.»

«محمد بن زیاد» درباره جلوه‌های تعاون در اجتماع اسلامی میگوید:

«چه بسا بر عده‌ای مهمان وارد می‌شد و دیگر یکی از آنان روی آتش بود، آنکه مهمان بر او وارد شده بود، دیگر را بر میداشت و صاحب دیگر که غذای خود را از دست میداد، می‌گفت: چه کسی دیگر را برداشته است. آنکه مهمان بر او وارد شده بود می‌گفت: ما دیگر را برای مهمان برداشته‌ایم صاحب دیگر پاسخ میداد: خدا شمارا در آن

۱- ابو اسحق ابراهیم شاطبی یکی از علمای فقه و اصول بود که در سال ۱۳۸۸

وفات یافت. م.

## برکت دهد.

بدینسان ، دگرگون کردن خودانسان و پدید آوردن شرایط روحی و فکری جدیدی برای او ، نقش مثبت فعال اسلام را در تحول مسیر حیات اقتصادی و قوانین طبیعی آن درک میکنیم . همچنین ، درمی یابیم که چقدر اشتباه خواهد بود که جامعه‌ای را با این صفات و مشخصات تابع همان قوانینی بدانیم که جامعه سرمایه‌داری تابع و خاضع آن میباشد ، با در نظر گرفتن این حقیقت که جامعه سرمایه‌داری مشحون از خودپرستی و خودخواهی و مفاهیم مادی است .

همچنین امکان دارد برای مثال : قوانین توزیع مداخل ، و قوانین عرضه و تقاضا را در نظر بگیریم . لازمه قوانین توزیع مداخل ، در اقتصاد کاپیتالیستی ، همانطور که «ریکاردو» و دیگر علمای کلاسیکی توضیح میدهند ، اختصاص دادن قسمتی از آن بعنوان دستمزد کارگر میباشد و مقدار آن طبق ارزش مواد غذایی تعیین میگردد ، بدینسان که این دستمزد طوری تعیین می شود که توانائی تأمین کارگرا داشته باشد و بتواند نیروی او را حفظ کند ، و بقیه توزیع مداخل بصورت سود و ربح و ثمره زمین (رانت) (۱) تقسیم می شود .

در این باره اقتصاد کاپیتالیستی خلاصه میکند که : دستمزدها تابع «قانون مفرغ» (۲) هستند که بموجب آن ، امکان ندارد دستمزدها افزایش یا کاهش یابد ، اگرچه مقدار پولی را که کارگر بعنوان دستمزد می گیرد در اثر بالا یا پائین رفتن ارزش مواد غذایی ، افزایش یا کاهش می یابد . و بالاخره «قانون مفرغ دستمزدها» چنین خلاصه می شود : اگر دستمزدهای کارگران بعلتی افزایش یابد ، طبیعتاً وضع زندگی آنان بهتر می شود و با نسبت بیشتری اقدام به ازدواج و تولید مثل میکنند ، در

۱- Rent مال الاجاره‌ای که به مالک زمین پرداخت میشود .۴۰

۲- «قانون مفرغ مزدها» Iron law of wages یعنی دستمزدهای حقیقی نمیتواند از حداقل معیشت بیشتر باشد زیرا افزایش رفاه و آسایش ، باعث ازدیاد عرضه کارگران میشود و اگر دستمزد از حداقل معیشت پائین تر برود ، طبیعتاً اضافه جمعیت مضمحل و نابود خواهد شد . این نظریه را که بنام «قانون مفرغ دستمزدها» نامیده میشود بوسیله «رابرت مالتوس» که جزء اقتصاددانان کلاسیکی است وضع گردیده است .۴۰

نتیجه تعداد کارگران افزایش یافته، عرضه آنان مضاعف می‌گردد و بالمآل دستمزدها تا حد طبیعی خود کاهش مییابد. حال اگر عکس آن رخ دهد، ناگزیر دستمزد از سطح طبیعی خود پائین‌تر می‌رود و در اثر آن فقر و بیماری در میان صفوف کارگران اشاعه می‌یابد و طبیعتاً از تعدادشان کاسته می‌شود و کمیت عرضه تنزل می‌کند و دستمزدها بالا می‌رود.

این نظریه را اقتصاديون کلاسیکی عرضه می‌دارند، زیرا این نظریه، تفسیر علمی واقعیت بوده که قانون طبیعی حیات اقتصادی را جلوه‌گر می‌سازد. در حقیقت «قانون مفرغ دستمزدها» جز در شرایط و حدود خاصی انطباق با واقعیت ندارد، و باید در نظر داشت که در اجتماعات سرمایه‌داری ضمانت عام اجتماعی وجود نداشته، تعیین قیمت‌ها بر اساس دستگاه بازار می‌باشد. اما در جامعه‌ای که تا حدود سطح زندگی مرفه، اصل ضمانت عام اجتماعی حکمفرما می‌باشد (مانند جامعه اسلامی) یا در جامعه‌ای که دستگاه بازار در آن ملغی می‌گردد و دیگر بازار بوظیفه خود که تعیین قیمت‌ها بر طبق نسبت عرضه و تقاضا است عمل نمی‌کند (مانند جامعه سوسیالیستی) طبیعتاً آن قوانین در چنین جوامعی بدانسان که در جامعه سرمایه‌داری عمل می‌کند، تحکم نمی‌کند.

بدینسان آشکار می‌گردد که صورت علمی عام اقتصاد کاپیتالیستی، دارای محدوده سیستمی خاصی است که اصالت و پاکی قوانین مطلق علمی را ندارد.



#### ۴ - بررسی افکار و ارزشهای اساسی سیستم کاپیتالیستی

شالوده‌آسای سیستم کاپیتالیستی - که پیشتر عرضه کردیم - نشان می‌دهد که زیربنای سیستم عبارت از آزادیهای متنوع انسان در زمینه اقتصادی است ، از قبیل: تملك، بهره‌کشی و مصرف . بنابراین ، «آزادی» با همه اشکال متنوع آن، پایه‌ای است که همه حقوق و ارزشهای سیستمی از آن ناشی می‌شود و این همان چیزی است که سیستم کاپیتالیستی آنرا شعار خود قرار داده است، بلکه خود قوانین علمی اقتصاد کاپیتالیستی تفسیری است از واقع عینی‌ئی که در چهارچوب این «آزادی» مجسم می‌باشد .

اگر اندیشه آزادی ریشه‌آصلی و محتوای اساسی سیستم کاپیتالیستی باشد ، لازم است هنگام بررسی و مطالعه سیستم کاپیتالیستی این اندیشه (اندیشه آزادی) را نقد و تجزیه و تحلیل نمود ، و نیز لازم است بذره‌ای فکری آنرا بررسی کرد ، و همه افکار و ارزشهایی که بر آن پی‌ریزی شده مطالعه نمود .

نخستین سؤالی که در اثنای تحقیق مطرح می‌شود از این قرار است : چرا لازم است که ساختمان اجتماع بر پایه آزادی اقتصادی بنا شود ؟ و چگونه حق انسان در چهارچوب این آزادی پدید آمد ؟ و این مسئله‌ای است که سیستم کاپیتالیستی بر آن اصرار می‌ورزد ، و تجویز هر گونه محدودیت اساسی را در مورد آن مردود می‌شمرد .

لازم است برای پاسخ‌باین سؤال بدانیم : «آزادی» در اندیشه کاپیتالیستی ، معمولاً با خیلی از افکار و ارزشها مرتبط بوده ، بدانسان که وجود اصلی آن در سیستم

کاپیتالیستی و همچنین جلوه‌گر شدنش، بعنوان ضرورت اجتماعی یا انسانی سرشت خلقها، ناشی از آن افکار و ارزشها بوده است.

آزادی، گاه با این نظریه مرتبط میشود که میگوید: بین مصالح شخصی، که فرد برای تحقق آن بوسیله انگیزه‌های ذاتی برانگیخته میشود، و مصالح اجتماعی، که وجود عمومی آن متوقف بر آن مصالح است، توافق و هماهنگی وجود دارد. با این ترتیب اگر مصالح فرد و اجتماع موافق و هماهنگ یکدیگر باشد، سیستم اجتماعی (که هدفش تأمین و تضمین مصالح اجتماعی است) ملزم است که آزادی فرد را تأمین کند و زمینه‌ها برای انگیزه‌های ذاتی فراهم سازد تا فرد را بسوی تحقق مصالح خصوصیش راهنمایی کند و این جریان بالمآل، بطور ماشینی، منجر به تأمین مصالح عمومی میگردد. از اینرو از این مقدمه نتیجه میگیریم که «آزادی» برپایه این نظریه، وسیله‌ای است برای فراهم ساختن زمینه آن مصالح عمومی، و نیز وسیله‌ای است برای ضمانت نیازهای اجتماع بخاطر تأمین خیر و رفاه عمومی و چون آزادی چنین وسیله‌ای میباشد، شایسته است که پایه سیستم اجتماعی قرار بگیرد.

همچنین آزادی، گاه با نظریه «رشد تولید» مرتبط میشود، نظریه‌ای که بر این اندیشه پی‌ریزی شده که میگوید: آزادی اقتصادی بهترین عامل محرکه نیروهای مولده است، و مناسبترین وسیله‌ای است برای نمایان ساختن انرژیها و امکانات و بسیج آنها برای تولید عمومی، و در نتیجه برای مضاعف کردن ثروت اجتماعی کشورها. باید توجه داشت که در واقع برگشت این نظریه به همان نظریه اول است، زیرا نشان دهنده جتهی از جهات مصالح عمومی است. زیرا نظریه «رشد تولید» عبارت از افزایش تولید اجتماعی است که تحقق آن از طریق آزادی امکان دارد.

وبالاخره مفهوم آزادی سرمایه‌داری با نظریه سوم مرتبط میشود. و آن نظریه‌ای است که دارای شکل اخلاقی خالصی بوده که معمولاً سرمایه‌داران با عبارات نامعلوم یا نامانوس آن را بیان میکنند. و این گفته را تکرار می‌کنند که: آزادی بطور عموم حق اصیل انسانی و بیان عملی عزت بشریت و شعور انسان نسبت به آن می‌باشد. با

این ترتیب آزادی تنها وسیله رفاه اجتماعی یارشد تولید نیست، بلکه وسیله پدید آوردن انسانیت انسان و وجود صحیح طبیعی آن می باشد.

واضح است که ارزش سیستمی آزادی اقتصادی، بر پایه دو نظریه اول، دارای ارزش عینی و مادی بوده، که برگشت آن به نتایج و آثاری است که در متن زندگی با آن برخورد می کند. اما بر پایه نظریه سوم، آزادی بطور عموم - که آزادی اقتصادی قسمتی از آن می باشد - ارزش ذاتی داشته، که شعور انسان بوسیله شخصیت انسانی خود آن را پدید آورده است.

این بود اندیشه‌هایی که معمولاً "کاپیتالیسم از طریق آن مفهوم و برداشت خود را از آزادی مدلل می ساخت و نیز از همین راه بود که آزادی را بعنوان يك ضرورت، پایه طرح اجتماعی‌ئی که طرفداران سیستم کاپیتالیستی بآن دعوت میکردند قرار میداد.

بنابراین آزادی: وسیله محقق ساختن مصالح عمومی است.

و نیز: علت رشد تولید و ثروت عمومی است.

همچنین: بیان اصیلی است از شخصیت انسانی و حق انسان در زندگی.

\*\*\*

حال که پایه‌های فکری نظریه آزادی اقتصادی را بیان داشتیم، لازم است آن را با دقت مطالعه و بررسی کنیم.

**الف- آزادی، وسیله محقق ساختن مصالح عمومی است:**

این نظریه بر این پایه پی ریزی شده که انگیزه‌های ذاتی همیشه با مصالح عمومی رفاه اجتماعی هم آهنگ و موافق می باشد، البته در صورتی که در زمینه عمل، آزادی برای همه افراد فراهم باشد. زیرا انسان در جامعه آزاد برای محقق ساختن مصالح خویش تلاش میکند، بالمآل این جریان مصالح عمومی را تأمین میکند.

بر اساس همین جریان در وهله اول اقتصاديون کاپیتالیست پنداشتند که ضمانت سعادت اجتماع و مصالح آن، احتیاج به ارزشهای اخلاقی و روحی ندارد، و نیازی

وجود ندارد که مردم را بوسیله آن ارزشها تغذیه نمود.

زیرا هر انسانی - حتی آن فردی که چیزی از آن ارزشها را نمیشناسد - اگر در زمینه عمل آزادی داشته باشد، طبق مصلحت خاص خویش عمل میکند و این خود بطور ناخود آگاه با مصلحت اجتماع همگام شده، در نتیجه با آن متفق و هم آهنگ میگردد، اگرچه فرض مسئله این است که فرد بوسیله انگیزه خاصی بطرف آن برانگیخته شده است.

بدینسان برای اجتماع این امکان هست که از خدماتی که ارزشهای اخلاقی و روحی انجام میدهند بی نیاز گردد، و باروش سرمایه‌داری، مصالح خویش را بدست بیاورد، همان روشی که آزادی هر فرد را تأمین کرده، بوی فرصت میدهد که در پرتو مصالح خاص خویش موقعیت خود را تعیین کند که با مال منجر به هماهنگی و توافق با مصالح عمومی میشود.

به همین علت آزادی که کاپیتالیسم توده‌ها را بآن دعوت میکرد، عریان از همه محدودیتها و ارزشهای اخلاقی و روحی بود، زیرا حتی در تعیین این ارزشها «آزادی» می‌باشد. و این بدان معنی نیست که آن ارزشها در جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد، بلکه این بدان معنی است که کاپیتالیسم به ضروری بودن این ارزشها برای تضمین مصالح اجتماع اعتراف نمی‌کند و مدعی است که اگرچه مردم در مقید بودن بآن ارزشها و بدور افکندن آن آزاد هستند، ولی از طریق فراهم کردن زمینه آزادی افراد، امکان بی‌نیازی از آن وجود دارد.

طرفداران سرمایه‌داری در استدلالی که می‌آورند، متذکر میشوند که: آزادی اقتصادی زمینه رقابت آزاد را بین مؤسسات مختلف تولیدی بوجود می‌آورد. و صاحب مؤسسه در شرایط این رقابت آزاد، که حاکم بر حیات اقتصادی است، همیشه از تفوق مؤسسه تولیدی دیگر بر مؤسسه خویش و ورشکستگی بنفع آن می‌هراسد، از اینرو بر پایه انگیزه شخصی خویش تلاش میکند که مؤسسه تولید خود را بهتر کرده، آن را مدرنیزه کند، تا بدینسان بتواند با مؤسسات تولیدی دیگر، در جنگ رقابت، درگیر شود و در آتشکده این پیکار جاودانه، پایداری کند. از اهم

وسائلی که در این راه اتخاذ میکند، بهتر کردن تکنولوژی مؤسسه می باشد، و این بدان معنی است که: در اجتماع آزاد سرمایه داری، صاحب مؤسسه تولیدی همیشه مترصد است تا هر شیوه جدید یا هر چیز دیگری را، که امکان تولید با هزینه کمتر را داشته باشد، در مؤسسه خویش معمول بدارد.

آنگاه که صاحب يك مؤسسه تولیدی همه اقدامات فوق را در جهت بهتر و بیشتر تولید کردن انجام داد، می بیند که مؤسسات تولیدی هم آورد او نیز چنین کرده به میزان سطح تولید مؤسسه او رسیده اند، بهمین علت برای بار دوم تلاش میکند که روش جدیدی بیابد، تا برتری نیروی تولیدی مؤسسه خویش را بر دیگر مؤسسات تولیدی هم آورد حفظ کند. طبیعتاً معلوم است که هر کس در این رقابت عقب بماند، مؤسسه تولیدی او با ورشکستگی مواجه میگردد.

بنابراین رقابت آزاد در سیستم کاپیتالیستی بسان شمشیری است که بر فراز گردن سرمایه داران قرار دارد، بدانسان که ضعیف و تنبل را از بین میبرد و بقای سرمایه داران فعال و قوی را ضمانت میکند. واضح است که این رقابت بالاخره منجر باین میشود که جریان اقتصادی، بفتح مصالح اجتماعی پایان پذیرد، زیرا رقابت، سرمایه داران را بر میانگیزد تا همیشه از اندیشه عقل علمی و فنی استفاده کنند و نیازهای توده ها را با حداقل هزینه ممکن بر آورده سازند.

با این ترتیب دیگر لزومی ندارد که مالک مؤسسه تولیدی، مکلف بداشتن تربیت مشخص اخلاقی باشد و نیز لزومی ندارد که سرمایه دار را به ارزشهای معنوی هدایت کرد، یا گوشه های او را با پندها و موعظه ها پر کرد، تا از این رهگذر نیاز توده ها را با حداقل هزینه ممکن بر آورده سازد و استحکام و بهتر کردن کالاها را افزایش دهد. زیرا تا زمانی که سرمایه دار در اجتماعی زندگی میکند که آزادی اقتصادی بر آن سایه افکنده، رقابت بر آن حاکم می باشد، مصلحت خاص وی میتواند ضامن برانگیختنش در تحقق آن امور باشد.

همچنین يك سرمایه دار به موعظه های نیاز دارد که وی را تشویق کند که در اعمال نیک شرکت کند و نسبت به مصالح اجتماع اهتمام ورزد. زیرا او از این نظر

که جزئی از اجتماع است بر طبق مصلحت خاص خویش بطرف اعمال نیک کشانده میشود.

\* \* \*

امروز دیگر داستان توافق بین مصالح عمومی و انگیزه‌های ذاتی، در سایه آزادی سیستم سرمایه‌داری.. بیشتر بیک سخریه شباهت دارد تا بیک حقیقت. زیرا تاریخ سرمایه‌داری از فجایع و مصائبی که نظیر آن در تاریخ کمیاب است ناله‌های بسیاری کرده است و از تضادهائی که بین مصالح خصوصی و مصالح عمومی وجود داشته، شاهد ضایعات زیادی بوده است، همچنین تاریخ سرمایه‌داری از خلأ عظیمی که ثروتمندان از نظر گاه اخلاقی و روحی در جامعه پدید آوردند شاهد فجایع دردناکی بوده است. زیرا بجای آنکه جامعه از ارزشهای اخلاقی و روحی سیراب شود، بدنبال خلأ مزبور، غرق در انواع ظلم و تجاوز و آز و طمع گردیده است.

با کمال سادگی میتوانیم از خلال تاریخ آزمایش سرمایه‌داری، جنایتهای این «آزادی سرمایه‌داری» را که همه محدودیتهای اخلاقی و روحی را سائیده و شکسته است نمایان سازیم. و نیز میتوانیم آثار خطیر آن رانخست در مسیر حیات اقتصادی و سپس در محتوای روحی جامعه و بالاخره در روابط جامعه سرمایه‌داری با جوامع دیگر آشکار کنیم، تا آنجا که خود سرمایه‌داران احساس کردند که کاپیتالیسم احتیاج به تعدیل داشته، لازم است که آزادی آن را محدود نمود، از اینرو برای رهائی از آثار خطیر آن یا برای مخفی نگه داشتن آن از انظار مردم، تلاش کردند که تا حدودی سیستم سرمایه‌داری را اصلاح و ترمیم کنند. بهمین علت سیستم سرمایه‌داری بیش از آنکه سیستمی باشد که در متن زندگی قرار داشته باشد بیک سیستم تاریخی می‌باشد.

اما در مسیر حیات اقتصادی جامعه سرمایه‌داری؛ آزادی مطلق سرمایه‌داری با سلاح آماده و برنده‌ای است که در دست نیرومندان می‌باشد. نیرومندان نیز بوسیله این سلاح، درها را بروی خود باز میکنند و برای عظمت و اندوختن ثروت